

تقدیم نادر گردید تخت طاوس است که دو کرور جواهر صرف ترصیع آن شده بود و از میان جواهرات الماس معروف کوه نور بیش از غنایم دیگر توجه نادر را بخود جلب نمود.

روز سوم صفر ۱۱۵۲ هجری نادر مجلس شاهانه پیر ایهتی آراست و محمدشاه و سایر رجال واعیان هندوستان را به آن مجلس دعوت نمود و بدست خود تاج سلطنت هندوستان را بار دیگر بر سر محمدشاه گذاشت و شمشیر مرصعی بکمر او بست و چنانکه رسم سلاطین هند بود شانه های او را با نشانهای جواهر نشان آراست و کلاه سران و رجال هندوستان را نیز بدریافت خلعت و هدایای گرانبها بخشود ساخت و محمد شاه بیار این همه الطاف نادری و باز یافتن تاج و تخت هندوستان از نادر استعفاء کرد که کلیه مناطق واقع در آنطرف آب (انک) را (از دریای سند، از حد کشمیر و تبت تا جایی که آب دریای نامبرده بدریای هند میریزد) بانضمام ولایات تنه و بنادر و دژهای تابع آنها برسم پیشکش پذیرد و چون اکثر نواحی سمت شمالی و غربی آب انک مانند غزنین و کابل همیشه جزو منطقه خراسان بود نادر نیز این نواح را پذیرفت و آن نواح را ملحق بایران ساخت سپس امراء و اعیان هندوستان را بخنده گزاری و فرمانبرداری از محمد شاه تشویق و ترغیب نمود و امپراتور هند را به عنایات خود کاملاً مستظهر ساخت و تأیید کرد در هر موقع که آرزو نماید میتواند در ظرف چهار روز خود را از قندهار دور سازد و در هر روز در نادر به محمد شاه اندرز داد که دست کم ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ روپیه سرور بماند همواره در خدمت داشته باشد و از آنکه بزرگت اسرار احمد و آیه را از گدایان نوری مستغفراً ممنوع ندارد و آنگاه نادر بار دیگر سکه رحمتی که

تا آن زمان بنام نادر بود بنام محمدشاه رایج گردید و بدین طریق محمد شاه مجدداً بر اورنگ شاهی هندوستان قرار گرفت لکن قوایش متلاشی گردیده و فرمادندگان معروف و هزاران تن از سربازانش بهلاکت رسیده و جواهرانش از میان رفته و خزانه اش تهی گردیده و حیثیتش لطمه بررگ یافته بود .

پس از فراغت از این امور ، نادر مصمم گرفت که سوی ایران حرکت کند . نادر قبل از ترك دهلی عده ای از نجاران و کشتی سازان را مکمل و بلخ روانه ساخت تا برای لشکر کشی بترکستان کشتی های بزرگ بسازند و بیر عده کثیری معمار و سنگ تراش و جواهر ساز همراه خود بایران آورد تا در آنجا شهری بطیر دهلی برپا کنند و بیر عده ای از دانشمندان و بزرگان هند را در الترام و کاب خود بایران آورد که از آن جمله باید علوی خان حکیم ناشی را نام برد که سمت حکیم ناشی مخصوص نادر منصوب گردید و حواجه عبدالکریم بن عمیت محمود کشمیر که بعداً بیان واقع مرشته تحریر کشید

يك كاروان بررگ فاطر و شتر و فیل برای حمل و نقل این گنجینه فراوان آماده گردید و در تاریخ هفتم صفر چون بدار کاب سفر از هر حیث تکمیل گردید نادر بريك است عراقی سوار شد و از حیاناتپای دهلی سوی دروازه کابل عبور کرد نادر بر سر کلاه قرمز مرصعی داشت و شال کشمیری سفید بگردن آویخته و عرق در شادی و ابتهاج بود و برای سردمی که در مسیر او امرار احساسات میکردند تا دو دست مشت های رویه به بهت چون نادر ساج شلبهار رسید تا روز بعد در آنجا توقف نمود و سپس مسافرت صولتی بطرف ایران آغاز گردید

# فصل پانزدهم

## بازگشت نادر از هندوستان



نادر از راههای (شایمار) از عمان راهی که به هندوستان لشکر کشیده بود بطرف سرهند پیش راند کاروان بعه نشدی به و عده بیکران برای راهزنان و روستائیان عرص راه هدی خوبی بود و نادر از عقبدار ارتش ایران چند بار مورد حمله فرارگرفت و قریب هزار دام با بارهای خود تاراج رفتند بطوریکه آش حشم شاهنشاه ایران بر او وخت و دستور داد که طایران واقع و جمع شوند و بدستریق عده کثیری از راهزنان بهلاکت رسیدند

گذشته از این شد گرمی هوا بحدی بود که سران و ملوک و رکن نادر و بیج فراوان بردند و نادر بران استعدادهای از شدت گرمی و رسیدن به دامنه کوهستان چون سرهند رسید راه را مسجری ساخته و سوی رودخانه چمناب روی آورد مسافت دیگر بجزای راه آن بود که مسطه واقع بین سرهند و آهورده که در کوهستانی است و در آنجا آب بسیار است و در آنجا کوهی بزرگ است و در آنجا آب است حیوانات داشت

پس از حرکت از دهان درجهای در سر راه را در آن

را با اتفاق عبدالنابی خان به لاهور فرستاد تا از این شهر يك گروز رویه  
خراج جمع آوری کند. بعضی اینکه زکریا خان از این فرمان اطلاع  
یافت بجمع آوری پول پرداخت و مبلغ هنگفتی خیلی بیش از يك گروز  
رویه گرد آورد و آنرا در قطعاتی واقع در شمال خاوری لاهور تقدیم  
نادر کرد و سپس زکریا خان نادر را تا رود چناب بدرقه نمود.  
روز بیست و هفتم صفر سپاهیان نادر به رودخانه چناب رسیدند  
و با استحمام در آب آن رود توانستند شدت حرارت خود را تخفیف  
بخشند. بیشتر رنج آنان ناشی از لباسهای ضخیم بود و شدت گرما عده  
کثیری از آنان را از پای در آورد.

بارانهای سیل آسا در شمال رودخانه چناب تولید طغیان شدیدی  
در این رود نموده بود و بنابراین باکشتی و قایق پلی بر روی رودخانه  
بسته شد و سپاهیان ایران از روی آن شروع به عبور کردند لکن چون  
نیمی از قوای ایران خود را بکرانه دیگر رسانیدند پل تاب مقاومت  
در مقابل سنگینی نیرو و بنه را نیاورده از هم گسیخت و متجاوز از دو  
هزار تن از سربازان ایران در میان امواج خروشانش غرق گردیدند و روز  
بعد آب پل را بکلی برد و بفرمان نادر از اطراف شروع بجمع آوری  
کشتی گردید و قوای ایران بتدریج از رودخانه عبور نمودند لکن بر اثر  
تقصان کشتی عبور بقیه قوای ایران در حدود چهل روز بطول انجامید و  
در روز هفتم ربیع الثانی پایان یافت.

چون نادر میدانست که سپاهیان در دهلی غنائم فراوانی بدست  
آورده بودند دستور داد قبل از عبور آنان از رود دقیقاً بازجویی شوند  
و ناگزیر گردند که جز مقدار محدود و معینی بقیه اشیاء خود را تحویل



۱- تخت طاوس  
۲- یکی از تخت های  
دیگری که مادر از  
هندوستان آورد .  
۳- منار صحنه ۴۰۰



دهند عدمای از سربازان دستور نادر را بکار بستند و پاداش گرفتند لکن بعضی دیگر اموال قیمتی خود را در زیر خاک پنهان ساختند بامید اینکه روزی بار دیگر آنرا بازیابند و جمعی دیگر چنان بر آشفتند که پول و جواهر خود را به رودخانه ریختند .

نادر قبل از ترك کرانه باختری رود جهناب اسیران هندی را مستخلص ساخت و به زکریا خان دستور داد که به آنان در بازگشت بشهرهای خود مساعدت لازم نماید و سپس زکریا خان را برای بازگشت به لاهور مرخص ساخت .

ظاهرا در همین اوان بود که نادر به محمدتقی خان بیکلریگی فارس دستور داد که از راه دریا قوای کمکی به سند آورد و این دستور در اواخر پائیز به محمدتقی خان رسید که چگونگی اجرای آن بعد از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

قوای نادری در زیر باران سیل آسا از رود جهناب ، طرف حسن آباد پیش راندند و چون نادر به حسن آباد رسید سفیرانی بدربار عثمانی و روسیه فرستاد تا آنها را از فتح هندوستان آگاه سازد و تاریخ بیستم رجب ( چمشکزک چرخچی ناشی ) سفیر کبر ایران در دربار عثمانی و ( سرداریک قرقلو توپچی ناشی ) سفیر کبر ایران در سن پترزبورگ به هدایای گرانبها و چندین قیل بطرف محل مأموریت خویش روان گشتند در اواخر ماه رجب ۱۱۵۲ هجری ( نوامبر ۱۷۳۵ میلادی ) .

از خراسان خبری یافت هبسی بر اینکه اینبارس خون وانی خوارزم از لشکرکشی نادر به هندوستان خبر یافته و میدان را خالی تصور کرده و عدم زیلای اوزبک و ترک همراه آورده و قصد حمله به حرسان را دارد این

خبر نادر را مصمم به حمله ترکستان ساخت

پس از ترک حسن آباد نادر از سمت ناختر بطرف رود سند روی آورد و در عرض راه با مقاومت و شیخوئیهای طوایف بوسف زای که مردمی ساجشور و دایر بودند مواجه گردید و پس از آنکه با آنان بچنگهای خربین پرداخت چون مشاهده کرد که ادامه جنگ ممکن است او را قبل از رسیدن فصل زمستان و انسداد جادهها از رسیدن به حدود کابل بازدارد ناگزیر با آنها از درسائش در آمد و عده کثیری از آنان در ارتش خود استخدام نمود پس از عبور از رود سند نادر راه پیشاور را پیش گرفت و سپس از معبر خیبر و جلال آباد بسوی کابل روی آورد و در تاریخ اول رمضان به آن شهر رسید و کلیه سران و رجال و سرکردگان افغانه بجه پیشواز شتافته و مراسم احترام بجای آوردند و متجاوز از ۴۰۰۰۰ تن افغانی از پیشاور و کابل و هزاره و نواحی دیگر داخل در ارتش وی شدند و به هرات اعزام گردیدند و در انتظار ورود او باقی ماندند .

چندی پیشتر نادر به میان نور محمد خدایار خان فرماندار نیرومند سند فرمان داده بود که برای ملاقات وی به کابل آید و شرط خدمت بجای آورد لکن وی بنصورت اینکه نادر بر اثر عدم مسافت و خستگی سربازان خویش به ریج نادیب وی تن درخواهد داد فرمان نادر را ندیده گرفت و از رفتن تکامل سرباز زد غفل از اینکه یکی از مشخصات مهم خوی نادر اسرار عجیب وی در نگاهداری نفوذ و قدرت خویش و کیفر دادن به طاعیان بود درحقیقت اگرچه بحسب زمرستان بود و سردی سخت هرگونه عیانت نظامی را دشوار و شاید هم غیر میسر میساخت بهذا نادر در ریج هشتم ماه رمضان برای سرکوبی خدایار خان از کابل



حرکت کرد و برای آنکه فیلان مانع سرعت حرکت وی نگردند آنها را از راه فندهار و هرات به طرف ایران گسیل داشت .

در باره اسکه نادر از چه راهی خود را بخرم دره رسانید اطلاعات مبسوطی در دست نیست فعلا مسلم است که پانزده میل در سمت جنوب بسوی زاهد آباد پیشرفت کرد و در آنجا ممکن است طرف جنوب خاوری روی آورده و از بالای خرم دره عبور کرده باشد همچنین ممکن است از زاهد آباد به طرف کله خرا در جنوب که از کابل سه منزل فاصله دارد روان شده باشد از کله خرا دره جاده زسب خیزو بطرف هزار درخت مرغاب سرسبز رود خرم معتد است . از این در راه جاده اخیر دروستان دموارتر است و احتمال قوی میرود که نادر این راه را اختیار کرده باشد باری راه پیمائی در این مناطق دشوار کار آسانی نبود مگر این عدد کثرتی از باقیمانده قوای نادر از شدت سرما جان سپردند و قوای ایران دانه و عسله بسیار ایستاد و دو روز مجبور به عبور از رودخانه خرم گردیدند و آنگاه از آب و حیوان در آن در آب غرق گردیدند که میتوان گفت تقریباً یک چهارم آن در ز دست رفت

سراجم سر روز اول شوال ۱۰۵۳ هجری قمری در زاویه میدان  
از پس نادر از دره شالی دستور رود خرم که آب را دره سیب و پاد  
دیدند بطرف دشمنهای سرخیز سرافراز شد و در سر راه آن دره  
هوای گرم غرق دره سرد گردید . مکن این جوی در آن دره  
حوانات و مصائب سرافراز ساجشور در آن حضور یافتند و پس  
آنها را دستور دیگری در شهر آن دره توپخانه کاه در  
جای در سر راه در انزلهای مسجده خرد در رود و

شدید پرداخته و در چند نقطه بستونهای نیروی ایران حملات سخت بردند  
نادر نسبت باین طوایف سرکش رفتار بسیار خشنی پیش گرفت و گاه از  
اوقات همه آنانرا از دم تیغ میکشیدند .

بطوریکه گذشت عده زیادی از دامهای حامل بنه در رود خرم  
غرق و بسیاری دیگر بر اثر نقصان علیق تلف شدند و در نتیجه وسائل  
حمل و نقل بسیار نایاب شده بود و در سمت جنوب نیز طوایف مختلف  
بدستور خدایارخان تاجائی که ممکن بود غله خودرا پنهان ساخته و  
بقیه راسوزانیده بودند و بهمین جهت قسمتی از نیروی ایران باکناف اعزام  
شده و مأمور جمع آوری خواربار گردیدند .

باری نادر در تاریخ پنجم شوال وارد دیره اسمعیلخان گردید و از  
آنجا قسمت اعظم نیروی خودرا سوار کشتی نموده و از راه رود بطرف  
دیرمغازیخان روی آورد و در تاریخ پانزدهم شوال به آنجا رسید و باز دیگر  
پيامی به خدایارخان فرستاد و او را دعوت به اطاعت نمود لکن آنمرد  
سرکش باز هم پا از طریق سرکشی بیرون نهاد .

پس از آنکه نادر کلیه طوایف مناطق مجاور را تحت انقیاد در آورد  
باز دیگر بطرف جنوب پیش راند و در تاریخ چهاردهم ذی الحجه به (لارکاند)  
رسید و در آنجا اطلاع یافت که خدایارخان بطرف (کجرات) فرار کرده  
است و بهمین جهت نادر بنه خودرا در (لارکاند) گذاشت و به تعقیب خدایار  
خان پرداخت و چون به شهاد پور رسید مشاهده کرد که خدایارخان  
۴۰۰۰ دایای زیاد با عریضدای دائر بر در خواست عفو تقدیم نموده ولی خود به در  
ستحکم (عمرکوت) واقع در بیابان بی آب و علفی پناه برده و در آنجا  
سخت سنگر بندی کرده است

نادر در تاریخ بیست و هشتم ذی الحجه از شهدادپور حرکت کرد و با سرعت بسیار سی فرسخ راه دشواریابان را پیمود و فردای آنروز به عمر کوت رسید بمحض رسیدن نادر خدایارخان سراسیمه شد و گنجینه های خود را طعمه حریق ساخت و آماده برای فرار گردید لکن کار از کار گذشته بود و بنابراین حاضر به تسلیم شد مشروط بر اینکه به وی و خانواده اش امان داده شود نادر از آنجائیکه قوایش فاقد آب و خواربار بودند این پیشنهاد را پذیرفت .

راجع به ملاقاتی که بین نادر و خدایارخان روی داد و چگونگی تحویل گنجینه و جواهر خدایارخان به نادر داستانهای مختلفی در تاریخ ضمیمه است . بنا بقول عبدالکریم مقداری از جواهر و اشیاء بهادار سلاطین صفویه در میان اموال خدایارخان کشف گردید و بر اثر بازرسی معلوم شد که افغانه غلجائی قندهار هنگامیکه بدست نادر تلو و ماگردیدند غنائمی را که از ایران ربوده بودند با کتاف پراکنده کرده و مقداری از آنرا خدایارخان خریدم بود ارزش طلا و جواهر و مروارید هائی که خدایارخان تحویل نادر داد بالغ بر يك كرور روپيه ميگردید .

نادر پس از چند روز اقامت در ( عمر کوت ) خدا یارخان را زنجیر کرد و با خود به لارکاند برد و پنج روز پس از ورود به این شهر مراسم عید نوروز را با جلال و شکوه هر چه تمامتر آنجا برپا کرد .

ظاهراً در این اوان بود که زکریاخان بنا بفرمان نادر به لارکاند آمد و مورد عنایان شاهانه نادر قرار گرفت .

از آنجائیکه خدایارخان پس از تسلیم بر او رفتار پست و خوارانه داشت رعایت نادر را فراهم ساخت پادشاه ایران او را عفونمرد و حکومتهای

از ولایت سند را که تقریباً بالغ بزرگ سوم حوزه فرمانروائی پیشین او بود  
بار دیگر بوی اعطاء کرد و او را دریافت لقب شاه قلی مفتخر ساخت در عوض  
خدایار خان متعهد گردید که سالی ده لک روپیه و دوهزار تن سوار بفرماندهی  
یکی از پسرانش برای نادر بفرستد و آنگاه نادر بقیه اراضی خدایار خان را  
تقسیم کرد و يك قسمت از سند را که متصل ببلوچستان بود به محبت خان  
داد که بلوچستان عنایت نمود و شکار یور را با بعضی از مواضع ولایت سند که  
در جانب پای رود سند واقع بود به صادق خان ارزانی داشت.

هنگامیکه نادر در ( لارکاند ) اقامت داشت سفیر کبیری از جانب

محمد شاه با هدایای گرانبها و نامه‌ای دائر بر خدمتگزاری بحضور او رسید

نادر به این نامه جواب شایسته‌ای داد و چند اسب اصیل با بیست شتر حامل  
خریداردهنی باینج برای او ارسال داشت آنگاه بار دیگر زکریا خان و پسرش  
حیات اسب خان را بوفداری و خدمت توصیه نمود و آنانرا مرخص کرد.

بعد از این عملیات نادر به سرش ( که در آن هنگام مقیم تهران بود )

دستور داد که بسوی هرات حرکت کند و آنگاه در تاریخ ۱۳ محرم ۱۱۵۳  
با دوتن از پسران خدایار خان که بعنوان گروگان در التزام کابوی در آمده  
بودند از لارکاند بسوی نادر آباد روی آورد و در تاریخ هفتم صفر در سن  
در سال قمری مد از مدتی که بدهندوستان اشگر کشیده بود وارد نادر آباد شد.



# فصل شانزدهم

لشکر کشی رضاقلی میرزا به ترکستان

آخرین نبردهای ابراهیم خان

در حقیقت نادر مشغول لشکر کشی به افغانستان و هندوستان بود و چون در  
مهرماه در خراسان و ترکستان و آذربایجان و منطفه خلیج فارس روی میداد  
چنانکه قبلاً گذشت نادر اندکی قبل از آنجا جگذاری در سال ۱۱۴۹  
هجری (۱۷۳۶ میلادی) رضاقلی میرزا پسر ارشد خود را به حکومت  
خراسان منصوب ساخت و باو فرمان داد که بسوی (اندخود) لشکر کشد  
و علی مردان خان افشار فرماندار مشرک آنرا چنانکه باید گوشمال دهد  
در بیمار این سال رضاقلی میرزا راه مشهد را پیش گرفت لکن سوی (اندخود)  
پیش نراند و مدت دوازده ماه حمله بر (اندخود) را بتعویق انداخت  
زیرا سپاهیان وی آماده برای کروزار نبودند. در این هنگام زاندر مسوری  
دریافت کرد مبنی بر اینکه از (اندخود) بطرف پنج روی آورد زیر  
ابوالحسن خن حاکم بلخ نیز علیه ضعیفین برافراشته بود.  
طهماسب خان جلایرنیز که بمناسبت حوی رضاقلی میرزا از آن  
هنگام هفده سالیتش نداشت از مورخان روسی عهدهت جنگی گریز نمود  
و همراه رضاقلی میرزا بطرف مشهد حرکت کرد و در آنجا در چن  
دیگری از سپاهیان هرات هم نفوی رضاقلی میرزا پیوسته.

هنگامی که رضاقلی میرزا وارد (اندخود) گردید...

افشار از علی مرادخان فرماندار آن شهر روی بر تافتند بسا اینهمه آن مرد سرکش در حدودش هفته بمقاومت پرداخت تا اینکه ناگزیر به تسلیم گردید و به هرات اعزام و در آنجا اعدام شد. آنکاه رضاقلی میرزا با سرعت بسیار طرف بلخ پیش راند و در تاریخ سوم و بیع الاول ۱۱۵۰ هجری (اول ژوئیه ۱۷۳۷) بحومه آن شهر رسید ابوالحسن فرماندار بلخ که از اخلاف چنگیز خان بود عزم داشت که تسلیم گردد لکن یکی از سرکردگان ازبک بنام (سعیدخان) وی را به ایستادگی تحریک کرد. پس از نبرد کوتاه و شدید سعیدخان صاحبشوران ایران قوای ازبک را شکست سختی دادند و عده بیشماری از آنانرا بجاک هلاکت افکندند و داخل استحکامات شهر شدند ابوالحسن خان بعد از بیداری مختصری تسلیم گردید و رضاقلی میرزا وی را با دیگر مردان بزرگ بلخ بقمدها نزد نادر فرستاد و سپس شاه قلی بیگ قاجار فرمانده پادگان مرورابه تعقیب سعیدخان و قوای وی فرستاد. شاه قلی بیگ بانبروی دشمن تماس حاصل نموده و بر ازبکها تلفات سنگین وارد ساخته و سپس بار دیگر بتعقیب آنان پرداخت و نظریه اینکه ممکن بود سران دیگر ازبک به سعیدخان پیوندند چندین هزار سرباز مامور تقویت قوای شاه قلی بیگ گردیدند و سعیدخان ناگزیر به منطقه قندوز گریخت و در آنجا برای اغفال شاه قلی بیگ کوشش بسیار نمود و سرانجام متواری گردید و قوای ایران ناگزیر به بلخ باز گشتند.

در همان اثنا رضاقلی میرزا به دانیال بیگ رئیس قیاب (کنگرات) دستور داد که تسایه شود لکن چون وی پاسخ مجبمی داد شاهزاده ایرانی در تردید ماند که چه تصمیمی اتخاذ کند و ناگزیر از طرف ماسب خان مشورت کرد و او رأی به اقدامات شدید داد و گفت: «ظفر مستلزم حمله و لشکر کشی

است « رضاقلی میرزا این قول را بکار بست و با عده‌ای از قوای خود  
وای بدون توپخانه باتفاق طهماسب‌خان بسوی رود آمویه روی آورد و  
پس از عبور از این رود مدت چهل و هشت ساعت با دانیال‌یسک نبرد شدیدی  
کرد و او را وادار به تسلیم نمود .

با آنکه رضاقلی میرزا از جانب پدر هیچ دستوری نداشت که در آن  
سوی رود آمویه بعصایات جنگی پردازد بطرف قرشی لشکر کشید و به  
بلاغ دستور فرستاد که توپخانه‌اش را برای وی بمنطقه قرشی بفرستند . محمد  
رحیم بیگ (حکیم اتابلق) که صدراعظم و راینزن ابوالفتح پادشاه بخارا  
بود از عصایات قوای ایران در منطقه رود آمویه و قصد حمله آنان بر قرشی  
آگاه گردید و قوای عظیمی گرد آورد و موفق شد بانبروی خویش زودتر  
از رضاقلی میرزا بقرشی برسد .

پس از ورود سپاهیان ایرانی در خارج شهر نبرد خونینی در گرفت و  
صی آن به از بکها تلفات سنگینی وارد آمد و بسیاری از سران آنان بهلاکت  
رسیدند و حکیم اتابلق ناگزیر بیامی به بخارا فرستاد مشعر بر اینکه هر گاه  
بیدرتنگ قوای امدادی نرسد شهر سقوط خواهد کرد . ابوالفتح از طوایف  
هندیجان و سمرقند و خجند و تاشکند و تواجی دیگر امداد نمود و چون  
بدین طریق قوای نیرومند بدست آورد برانست در پیرامون قرشی داخل  
خصوط سپاهیان ایران گردد و اندکی بعد نیز داخل شهر قرشی شود چنان  
روز پس از آن ارتش بخارا نبرد آغاز کرد

رضاقلی میرزا چون مشاهده کرد که سپاهیان دستخوش و حساب  
ندارند با فرماندهان فوج خود مجلسی ترتیب داد و طی آن حاضران  
تصمیم گرفتند که این عده که نبرد دشمن کثیری دور از شهر و احتمال است

که به بلخ باز گردیم اما طهماسب خان در پاسخ خاطر نشان ساخت که هر گاه  
 عقب نشینی اختیار کنند از بک ها به عقب آنان خواهند پرداخت و تلفات  
 سگین برایشان وارد خواهند ساخت و اضافه کرد که هر گاه نادر اینجا  
 بود بدون توجه به تفوق دشمن بجهت می پرداخت. رضاقلی میرزا بمحض  
 اینکه توپخانه خود را دریافت داشت بنا به رأی طهماسب خان حمله را  
 آغاز کرد لکن فرماندهی کل عملیات با طهماسب خان بود زیرا نادر مقرر  
 داشته بود که در مسائل نظامی طهماسب خان مسئولیت را بعهده بگیرد.  
 نبرد نخست بنفع ازبک ها تمام شد لکن ایرانیان با وجود عقب نشینی  
 روحیه خویش را نباختند بطوریکه چون سرانجام توپها داخل صحنه کارزار  
 شدند و تلفات سنگینی بدشمن وارد ساختند ورق بکلی برگشت. آدینه  
 بیگ فرمانده طوایف آق یلان و قوای خجند و تاشکند وعده کثیری دیگر  
 از سران نیروی دشمن بهلاکت رسیدند و ارتش ازبک ناگزیر گردید بقرشی  
 عقب نشینی نماید و تحت محاصره شدید در آید.

رضاقلی میرزا پس از آنکه عده کافی مأمور حفظ محاصره قرشی نمود  
 بطرف (شلدوک) دژ مجاور روی آورد و آنرا نیز پس از یک ماه محاصره  
 گشود و بعد از تصرف شلدوک رضاقلی میرزا به قرشی بازگشت و نبرد را  
 برای اشغال آن شهر شدیدتر کرد. در این اثنا بود که نادر از عملیات برضد  
 لوائف کنگرات و حمله بر قرشی و شلدوک آگاه گردید و از آنجا که میدانست  
 ترکستان از دوره چنگیز خان و تیمور هرگز رشد و تربیت مردان جنگی و  
 سلاحشور بوده است یم آن داشت دستجات و طوایف مختلف ازبک بهم  
 پیوندند و قبل از رسیدن وی بمنطقه رود آمویه کار نیروی قلیل پسرش را  
 سازند. بنابراین نامه اعتراض آمیزی به رضاقلی میرزا نگاشت و بوی



دستور داد که به باغ باز گردد و در آنجا منتظر دستوری باشد و به طهماسب خان نیز نامه‌ای بدین مضمون نگاشت .

« ای پیرفروت ! بنو دستور دادم که پس از تصرف باغ دو همسانجا بمانی . . . اما تو بعوض اجرای دستور من دستخوش افکار جهانگشایی خود شدی و پسر محبوب من رضاقلی میرزا را نیز که از کودکی همواره احتیاط را دوست نداشته و به بیباکی مشهور است با افکار عبث فریفتی و بدین طریق خودت و پسر و ارتش پرورم را دچار خطر کردی . . . خدا کند که قوای ازبک و قزاق و قاقوق و چغتای و روس بهم نیوندند و با عده ناچیز نیروی پیروز تو نبرد را آغاز نمایند . . . اینک دستور میدهم که به محض دریافت این نامه بدون کمترین درنگ به قبه الاسلام ( بلخ ) بازگردی . در مقابل این بی احتیاطی دستور خواهم داد که سرت را از تن جدا کنند و بدر بارها که دنیا سرتعظیم در مقابل آن فرود آورده است بیاورند .

در عین حال در پیامی به ابوالفین فرستاد و حاکمیت وی را بر بخارا در رسمیت شناخت و به پسرش نیز فرمان داد که جنگ را مانومناز که نماید بیک‌هایی که حامل این پیامها بودند اتفاق موقعی بر سرش رسیدند که حکیم ادلیق دیگر هیچگونه امیدوی به ادامه مقاومت نداشت و طبیعی است همان اندازه از دریافت نامه نادر غرق در حسرت گردید که رضاقلی میرزا و ضمه اسب خان متذکره و مید شدند و چون تصور میکردند که دستور ندر به پسرش ناشی از شکست‌های است که خود نادر متحمل گردیده است و سائل حمله شدید مغزلباشها را محض شروع است نشینی آن آهادر ساخت لکن طهماسب خان که چنین تمشدهای را پیش بینی کرده بود خود در سب قوا حرکت کرد و به محض اینکه حمله ازبکها آغاز شد به پادشاه

حمله متقابل موفقیت آمیزی نمود که از بکها ناگزیر تا دروازه های قرشی عقب نشستند و بدین طریق سپاهیان ایران بدون تلفات برود آمویه رسیدند ولی از سرهای سخت زمستان رنج بسیار بردند و پس از عبور از رود به ( بلخ ) رسیدند .

آنکه رضاقلی میرزا و طهماسب خان بطرف قندوز روی آوردند زیرا فرماندار آن شهر بتحریر سعیدخان سر کرده از بک علم طغیان برافراشته بود . فرماندار قندوز و سعیدخان بر اثر حملات شدید قوای ایران بهلاکت رسیدند و رضاقلی میرزا پس از تصفیه امور قندوز پیروی از روح سلحشور خویش بطرف بدخشان لشکر کشید لکن چون به ( کابل ) رسید بار دیگر فرمانی از نادر دریافت داشت که به او و طهماسب خان تأکید میکرد که دست از عملیات جنگی بردارند و به بلخ بازگردند و در آنجا منتظر دستورهای جدید باشند و ناگزیر سرتمکین فرود آوردند .

سال پیش که رضاقلی میرزا مشهد را بقصد اندخود و بلخ ترک گفت پسر عمویش عالی قلی خان پسر ارشد ابراهیم خان فرمانداری مشهد منصوب گردید . عالی قلی که تقریباً هم سن رضاقلی میرزا بود از حزم و احتیاط و دبیر و مملکت داری بهره زیادی نداشت و بجای ایفاء وظایف خویش به نپو و لعب میپرداخت گذشته از این چون اکثر سربازان خراسانی جزء قوای مادر و رضاقلی میرزا مشغول بیکار بودند در منطقه خراسان نیروی زیادی باقی نمانده بود بر حسب تصادف در این اوان محمد امین مهتریکی از فرماندهانی که در خدمت ایلیبرس خان خوارزم بود مسافرتی بمشهد نمود و هم از طبع عالی قلی خان و هم از ضعف پادگان خراسان آگاهی یافت و در ازگشت بخیوه مراتب را رسد، به ایلیبرس گزارش داد و او نیز تصمیم گرفت

قوای کثیری را بسیج نموده و خراسان را تصرف کند بنا بر این ایابرس پس از بازگشت از بخارا بخیوه قوای پنج قلعه خوارزم را جمع نموده و از کلیه طوایف ترکمن نیز مدد خواست و پس از آنکه نیروی عظیمی که از ۱۰۰۰۰۰ تن تجاوز میکرد گرد آمد تصمیم گرفت خراسان را مسخر کند و نادر را در هندوستان شکست دهد و آن کشور را نیز بقلعه و فرمانروایی خویش منضم سازد.

جاسوسانی که از خیوه آمدند رضاقلی میرزا را از مقاصد ایابرس آگاه ساختند لکن رضاقلی میرزا نخست در باور کردن این اخبار تردید داشت با اینهمه بزودی از خطری که خراسان را تهدید میکرد آگاه شد و هر آن را بنام اطلاع داد. نادر به محض آگاه شدن از این موضوع به رضاقلی و طهماسب خان در بلخ دستور فرستاد که بیدرنک بوی پیوندند تا ترتیب دفاع از خراسان داده شود و نیز تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان ایابرس را چنانکه باید گوشمال دهد.

رضاقلی میرزا و طهماسب خان از طریق قندوز و کابل حرکت کرده و در بهار سفلی بنادر ملحق گردیدند. شاهنشاه ایران پسرش را با نهایت مهر و محبت پذیرفت لکن به طهماسب خان زیاده اشاء نکرد و آن فرموده سایر مردم بیم آن داشت که سرش از تن جدا شود نادر بعد از او را در خود خواند و بطرز زوربارش سخت اعتراض نمود لکن چون مشاهده کرد که طهماسب خان روحاً نادم و متأثر است او را بخشید.

آنگاه نادر رضاقلی میرزا را نهایت مصلحت بر این منسوب کرد و مفتخار این حادثه مهم صیانت بزرگی تربیت داد و پس از آن در میان درباریان خلعت و نشان بخشید و پس از آن در میان رضاقلی میرزا

بستاد خود خواند و محرمانه بوی چنین اندرز داد :

« اکنون که به سلطنت ایران رسیده‌ای باید نگهبانان شاه‌طهماسب را که در شهر سبزوار محبوس است از میان کسانی که بتو ایمان دارند برگزینی و سایر مردم را از دسترسی باو ممنوع داری و در سرتاسر کشور هر جا که ما فرماندار و شهرداری تعیین کرده‌ایم باید نسبت با آنان بذات توجه و عطوفت نمائی و از هر گونه تغییر و یا انفصالی احتراز جوئی و نسبت به صحرائنشینان نیز باید همواره مراقبت کامل بنمائی و هر گاه خدای ناکرده قوای ترکستان و عثمانی و اروپا بسوی ایران روی آورند باید با پیران و ریش سفیدان و سران طوایف و قبایل مختلف درباره طرز جنگ با آنها مشورت کنی ولی مواظب باش مرتکب این ابله‌ی نگردی که ساحل موضوع و اختلافی بوسیله صلح و سازش میسر باشد دست به اسلحه‌بری. دزدان و غارتگران و شیادان را نابود کن و نسبت به بازرگانان و کاروانهای بیگانه منتهای رأفت و مهربانی را معمول دار تا آوازه عدالت و جوانمردی و سخاوت تو در سرتاسر جهان پیچد. از اسراف و تبذیر بر حذر باش لکن هر گاه حادثه‌ای برای کشور روی داد بمنظور دفع آن در استفاده از خزانه و تشویق سربازان تردیدی بخود راه نده . »

پس از آنکه نادر رفتار پسرش را بدین طریق تعیین کرد یاد آور شد که ممکن است برای هدت شش ماد کمترین اثر و نشانه‌ای از وی بدست نیابد و آن گاه به رضاقلی میرزا دستور داد که بفرض حمله به ایلبرس بدفاع پردازد و گزارش عملیات خود را همسوطاً بوی بدهد تا بتواند آن مرد گردن کش را برای سایر طغیان و رادزان درس عبرتی سازد .

رضاقلی میرزا سس از پدر خود اجازه مرخصی گرفت و با سرعت هر

چه تمامتر بطرف هرات پیش راند و در آنجا ۶۰۰ تن سوار که مأمور بلخ بودند به وی ملحق گردیدند. رضاقلی میرزا پس از آنکه نامه‌ای به علیقلی خان در مشهد نگاشت و با و دستور داد که بوی ملحق گردد بطرف رود (تجن) رهسپار گردید تا تحقیق کند آیا خبری از حمله ایلبرس هست یا نه و چون جلوداران او پیشرفت عمده قوای ازبک را اعلام داشتند پس از مشورت با فرماندهان خود چنانکه قبلاً مقرر شده بود به ایبورد عقب نشینی کرد. چون ایلبرس به تجن رسید تصمیم گرفت قوای خود را بچند دسته تقسیم کند و در آن واحد به مشهد و چند نقطه دیگر حمله برد. اما در این اثناء بین قره‌قلیبا و ترکمن‌های آراک از یکطرف و طوایف تکه از جانب دیگر اختلافی روی داد که ایلبرس باز حمت فراوان برفع آن نائل آمد. در عین حال هنوز این اختلاف پایان نیافته بود که پیکی از خوارزم خبر آورد قزاقی از غیبت ایلبرس استفاده نموده است و قصد حمله به خوارزم را دارد این حوادث موجب آن گردید که ایلبرس فکر اشغال خراسان را از سر بکلی بدر کند و بخوارزم باز گردد. آنگاه رضاقلی میرزا به نادر گزارش داد که خطر حمله بر خراسان مرتفع گردید و خود نیز از ایبورد بطرف مشهد روی آورد.

قبل از آنکه یاد آور شویم رضاقلی میرزا در بقیه دوره نیابت سلطنت چگونه از عهده انجام وظائف خویش برآمد لازم است نظری به حوادث شمال باختری ایران بیفکنیم و مشاهده نماییم که چگونه ابراهیم خان در آنجا به لاکت رسید.

ابراهیم خان در شمال باختری ایران همان مدتی را داشت که رضاقلی میرزا پسر مرادش در شمال خاوری دارا بود. ابراهیم ابراهیم خان

بمناسبت سن و آزمودگی خویش در قلمرو خود قوای نظامی را کاملاً در تحت بازرسی داشت .

در شمال باختری ایران خطر حمله عثمانیان با روسها وجود نداشت و از جانب گرجستان نیز هیچ وجه جای نگرانی نبود زیرا نادر آنرا کاملاً تحت انقیاد در آورده و صفی خان بوجاری فرماندار تفلیس تیمور و سایر رجال معروف گرجی را دستگیر ساخته و آنرا بعنوان گروگان نزد شاه فرستاده بود . بنا بر این تنها خطری که شمال باختری ایران را تهدید می کرد خطر لزگیها بود و با آنکه بسیاری از سران آنان تسلیم شده بودند این مردم نراحت از هر فرصت مناسبی استفاده نموده و به همسایگان تروتمند خویش در جنوب خاوری و جنوب حمله می بردند .

چنانکه در ۱۱۴۹ هجری ( ۱۷۳۶ میلادی ) لزگیها دست به حمله شدیدی زدند لکن قوای ایران و گرجستان با تفاق مهاجمین را عقب راندند در پایتخت اوائل زمستان همان سال یکی از زنان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . او یکی از دختران شاه سلطان حسین بود که پنجسال پیش به عقد ابراهیم خان در آمد . ابراهیم خان به پدر محمد کاظم که یکی از دوستان نزدیکش بود دستور داد جسد زنش را بمشهد ببرد و او را در آنجا مدفون سازد . او این دستور را انجام داد و پسرش محمد کاظم را با خود به آذربایجان آورد و ابراهیم نسبت به وی مهربانی بسیار کرد و او را بر طبق درخواستش جزء یساوان خویش در آورد .

در همین زمستان ابراهیم خان بنا به تقاضای نادر پسر ارشد خود علی قلی خان را بمشهد فرستاد و چنانکه قدامت ذکر شدیم علی قلی خان به فرمانداری مشهد منصوب گردید اندکی بعد کتوان دختر تیمور نیز به مشهد گسیل

گردید و در آنجا با جلال و شکوه خاصی با علی قلی خان عروسی کرد.  
 سال ۱۱۵۰ هجری (۱۷۳۷ میلادی) از لحاظ سیاسی سال آرامی بود.  
 اینهمه سوانح زیادی روی داد که از جمله آنها باید مغموم و طاعون و وحشی  
 را یاد آورد که در نزدیکی گنجه بروز کرد و به سرعت بسیار هاضق و سیم را فرا  
 گرفت ابراهیم خان که سخت از ابتلاء به این مرض خانمانسوز هراسناک بود  
 رخت سفر به تفایس کشید ولی در حوالی شهر دریافت که آنجا نیز آلوده شده  
 است و ناگزیر بطرف (ایروان) روی آورد لکن مرض بروی پیشی  
 گرفته و قبلا وارد آن شهر شده بود محمد کاظم خان که همراه ابراهیم  
 خان بود از نجات طاعون در نجوان که نزدیک آن اردو زده بودند  
 داستانهای وحشت زائی نقل می کند.

ابراهیم خان آنگاه با امید نجات از مرگ به تبریز بازگشت و محضر  
 ورود به آنجا پدر محمد کاظم خان در گذشت ولی ظاهر اعلت مرگ وی  
 طاعون نبوده است. ابراهیم خان مدتی در تبریز باقی ماند لکن چون آثار  
 مرض در شهر ظاهر شد به سرعت از آنجا خارج گردید (بنایقول محمد کاظم  
 خان تنها در ظرف دو ماه ۴۰۰۰ تن بر اثر طاعون در تبریز بهلاکت  
 رسیدند).

ابراهیم خان پس از آنکه مدتی در اردبیل بسر برد به تبریز که از  
 آن مرض خانمانسوز رهائی یافته بود بازگشت خاهر بازگشت ابراهیم  
 خان به تبریز در حدود سال ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸ میلادی) صورت گرفت  
 در بهار یا اوایل تابستان همین سال ابراهیم خان اخبار هنر نامه  
 رضاقلی میرزا را در ترکستان شنید و روح جاه طلبی و شهرت جویش تحریک  
 شد و به طرفیان خود چنین گفت: «اود در جوانی تمام منظمه و در شهر

تسغیر کرد مائیز باید داغستان را تحت تسلط خویش در آوریم ، و بنا بر این  
 سران طوایف آذربایجان و مناطق مجاور فرمان داد که با قوای خویش  
 در تبریز منمرکز گردند . چون قوا در تبریز جمع آمدند ابراهیم خان  
 بطرف قره باغ روی آورد و در آنجا قوای شیروان و ایروان و گرجستان  
 و مناطق دیگر آذربایجان به وی پیوستند و ابراهیم خان از رود ارس گذشته  
 و به اوسمی کوچک و اوسمی بزرگ و سایر سران طوایف آن حدود اخطار  
 کرد که تسلیم شوند لکن همه آنها با سنشای اوسمی کوچک از اجابت  
 در خواست ابراهیم خان سر باز زدند و حتی مرخصی قای خان علناً طغیان  
 بر افراشت .

ابراهیم خان بسر کردگی ۳۲۰۰ تن سپاهی از رود ( آق قری جای )  
 عبور نموده و بطرف ( کاخ ) روانه گردید و در آنجا با فرماندهان خویش  
 کنکاش مهمی ترتیب داد و چنین مقرر داشت که در کاخ دژ نیرومندی بنا  
 گردد و اثاثیه سکین وزن در آنجا انبار شود و آن گاه عمده قوا بسمت  
 باختر بنقطه ای معروف به ( آق برج ) که اقامتگاه شاه عباس کبیر بود پیش  
 راند . در آق برج نیز میبایستی دژ دیگری ساخته شود و بمنزله ایستگاه  
 مقدم عمایات بر ضد طوایف جاروتله بکار رود

چون عملیات به این مرحله رسید از جانب نادری بیکهائی رسیدند و  
 فرماندهان مرو و قوای آنان دستور ترك مخصوصه و بازگشت به مناطق  
 خود دادند عین این دستور به نقاط دیگر کشور نیز صادر شده بود با اینهمه  
 محمد کلظم خان که حوایی پر شور و رزم جو بود به ابراهیم خان پیشنهاد  
 کرد که بیکار ادامه دهد و ابراهیم خان تقاضای او را پذیرفت و سپس مقرر  
 گردید سران مرو که عمده آنان بالغ بر ۶۰ تن میگردید فردای آن روز



به مناطق خویش باز گردند . آنشب محمد کاظم خان خواب دید که لژ گیها  
 به ایرایان حمله برده و آنانرا شکست داده اند و پرچم ابراهیم خان سیاه  
 شده و خود با اسبش از گل و لای پوشیده شده است . محمد کاظم خان  
 این خواب را بقتل بد گرفته و با امدادان نزد ابراهیم خان رفت و بدون آنکه  
 از خواب خویش سخنی بمیان آورد به وی خاطر نشان ساخت که چون همه  
 دوستانش بمخانه های خود باز میگردند او بشنای کاری انجام نخواهد داد  
 ابراهیم خان چون او را مغموم یافت به وی خلعت و انعام بخشید و اجازه داد  
 که با سایرین منطقه جنگ را ترک گوید . محمد کاظم خان که از راه تبریز  
 مسافرت کرد جسد پدرش را که بطور موقت در تبریز بخاک سپرده شده بود  
 همراه خود به مشهد برد و آنرا در آنجا مدفون ساخت .

ابراهیم خان سپس بطرف آق برج روی آورد و مشاهده کرد که  
 ساختمان دژ شرفت کامل نموده است و مقدمات حمله به جاروتله نیز  
 فراهم گردیده است . در این اثنا لژ گیها چون از قصد ابراهیم خان آگاه  
 یافته بودند نه تنها کلیه افراد قابل خدمت را در حوالی سر زمین خود کرده  
 آوردند بلکه از لر گیها و قراچه داعهای داعستان نیز استمداد نموده و آنان  
 نیر ۲۰۰۰ تن نیرو مکمل از گیها اعزام داشتند . آنگاه دو تن از لژ گیها  
 حارث نام ابراهیم دیوانه و خلیل فرم دهی قوای مشترک را بعهده گرفته  
 عده ای از قوای خود را در سر گردیده هندی که ایرایان میبایست از آن عبور  
 نمایند گماشتند ابراهیم خان در صدد بر آمد که عده لژ گیها را بره زان  
 و بنا بر این عده ای از قوای شبروانی و گرجی را بکوه فرستاد تا بروی دشمن  
 را از عقب غافلگیر کند . رزم شدیدی روی داد که طی آن پیروزی گه  
 با ایرایان و زمانی با لژ گیها بود . آنگاه قوای حارثی بیست حرکت

دورانی علیه هوای کوهستانی دشمن مبادرت نمودند و در نتیجه آن نیروی  
 ابراهیم موفق شد به بنه لزکیها حمله شدیدی بردنکن تلاش نیروی ابراهیم  
 خزن برای تصرف يك موضوع مهم کوهستانی که در تصرف ابراهیم دیوانه  
 و خلیل بود بجای نرسید و تلفات سنگینی بایرانیان وارد آمد. ابراهیم  
 خزن ناگزیر در صدد برآمد که از جبهه به نیروی دشمن حمله برد لکن  
 افسران او را از این قصد بازداشتند و تأیید کردند که آن موضع تصرف  
 شدنی نیست. بنابراین مانوری برای رسیدن بدشمن از راه دیگر آغاز شد  
 و عبور از این راه نیز مستلزم گذشتن از جاده باریک و بسیار دشوار بود که در  
 پیرامون آن جنگل‌های انبوه قرار داشت چون سران از گی از مقاصد ابراهیم  
 خن آگاه گردیدند عده‌ای داوطلب را مأمور ساختند که در دو طرف جاده  
 کمین کنند و نیروی ایران را بدام افکنند. چون قوای ابراهیم خان نمایان  
 شدد لزکیها از شلیک خودداری نموده و گذاشتند که عده‌ای از قوای  
 شیروانی و کرد و گرجی عبور نمایند و سپس بطرف خود ابراهیم خان و ستاد  
 و نگهبانان وی حمله بردند. ایرانیان که از سر نوشت قوای جلودار خود  
 اطلاع نداشتند دوچار وضع دشواری گردیدند و تلفات سنگینی متحمل  
 شدند. ابراهیم دیوانه که نا داوطلبان لزگی بود ابراهیم خان را شناخت  
 و بطرف او شلیک کرد و سرش را زخمی ساخت پرچم دار نیروی ایران نیز  
 بهلاکت رسید و همچنین انورخان فرماندار گنجه هم که ابراهیم خان را  
 توصیه بفرار از دام میکرد نقش زمین گردید و ابراهیم دیوانه و خلیل چون  
 مشاهده کردند قوای ایران دچار هرج و مرج گردیده‌اند حمله بردند  
 و ابراهیم خان مجدداً مورد شلیک گلوله ابراهیم دیوانه قرار گرفته و آن  
 بهلاکت رسید و آنگاه جنگ سر نیزه خونینی آغاز گردید لکن تنه‌ها

معدودی از ایرانیان توانستند فرار نمایند و خبر سانحه را به بقیه ارتش ایران اطلاع دهند.

پس از مرگ ابراهیم خان فرماندهی کل قوای ایران به محمدخان افشاریکی از خویشاوندان نادرواگذار گردید و او با اشکال فراوان توانست خویشتن را به ارس برساند. با اینکه لرگیها نخست نسبت به جسد ابراهیم خان مراتب احترام را رعایت کردند و آنرا در تابوتی گذاشتند با اینهمه لرگیهای جلر آنرا از تابوت بدر آورده بدرختی آویزان کردند و سوزانیدند.

وقتی بنظر آوریم که لرگیها چگونه بدینسان نسبت به جسد برادر و نادری احترامی کردند تصدیق میکنیم از جبار وی از لرگیها وعیل شدیدش به انتقام گرفتن از آنان بی مورد نبوده است.

ابراهیم خان اگرچه از شجاعت چندان بی بهره نبود با وجود این بیخ روی نبوغ برادرش را نداشت و فرمانده خیلی لایقی نبود. با توجه به اوضاع زمانی می توان گفت که وی اگرچه مرد ستمگری نبود با اینهمه گاهی طریق بی عدالتی می پیمود. رفتار وی با محمد کاظم خان کواهر آنست که نسبت به زردستان خود مهربان بود.

تاریخ کشته شدن ابراهیم خان معلوم نیست لکن محمد کاظم خان نگاشته است که این سانحه در ماه شعبان سال ۱۵۰۰ روی داد او ز قه آخر را فراموش کرده اما از قرائن زیاد پیداست که در تاریخ ۱۱۵۱ هجری بوده و خبر آن پیدرنگ به نادر رسیده و او را سخت بر آشفته است.



## فصل هفدهم

### دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا



چگونگی انتصاب رضاقلی میرزا به نیابت سلطنت ایران و اقدامات او را برای دفع حمله ایلبرس بخراسان قبلاً یاد آور شدیم . پس از آنکه مسلم شد ایلبرس وقوایش از فکر اشغال خراسان بکلی منصرف گردیده و بخوارزم بازگشته اند رضاقلی میرزا از ایبورد بطرف مشهد حرکت کرد و خبر این انتقال را توسط پیک پدرش داد .

چون رضاقلی میرزا مشهد را بعنوان کرسی حکومت خویش انتخاب نمود شخصاً بر تنق و فنق امور پرداخت و اکثر دستورها و اندرزهای پدرش را نشنیده گرفت . برای شناختن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا باید نکات زیر را همواره بخاطر داشت . نخست اینکه او جز در مقابل پدرش که صدها فرسنگ در آن سوی هندو کش بسر می برد، در برابر کسی مسئول نبود نادر هنگامی که رضاقلی میرزا را به نیابت سلطنت برگزید ترتیبی داد که ابراهیم خان برادرش تا اندازه ای کارهای نایب السلطنه را تحت مراقبت قرار دهد لکن در همین اوان ابراهیم خان زندگی را بدرود گفت . دوم اینکه رضاقلی میرزا تا حدی خودسروجه طاب بود . سوم اینکه مدت های مدید مثلاً گاهی مدت ده سال تا یکسال هیچگونه خبر موثقی از پدرش باو نمی رسید

بلری رضاقلی میرزا در سه ماه اول اقامت خود در مشهد گرد مخصوصی  
 مرکب از ۱۳۰۰۰ تن از سربازان خراسانی تشکیل داده و آنانرا بالباس  
 مليله دوزی و شمشیرهای مرصع آراست و به نگهبانی دربار خود گذاشت  
 و در این حال بساط تجمل گسترد و برای خود دستگاه سلطنتی باشکوهی  
 فراهم ساخت. بدیهی است که درباریان و چاپلوسان نیز برای رسیدن به  
 مقاصد سوء خویش در پیرامون وی حلقه زدند و از نه آزمودگی او استفاده  
 بسیار بردند چنانکه باو اتماکردند حکامی که قدرت انتخاب کرده است  
 چون مدت مدیدی است از او خبری ندارند عام طغیان برخواهند افراشت  
 و بهتر است آنانرا از کاربرد کنار کنی و کسانی دیگر که مورد اعتمادت باشند  
 بجای آنان بگماری. رضاقلی میرزا نیز فریب سخنان غرض آلوز آنانرا  
 خورد و عده کثیری از حکام شایسته و آزموده را از مقامهای خود منفصل  
 کرد و اشخاص دیگری را بدون تأمل و دقت به جانشینی آنان برگزید  
 و گذشته از این بیش از پیش بر روش استبداد و خودسری افزود و برای  
 گناهان ناچیز عده کثیری را به لاکت رسانید. (هانوی) راجع به خوی  
 و رفتار نایب السلطنه در آن زمان چنین مینگارد.

«بر اثر ارتکاب این اقدامات ظالمانه، در اندک مدتی توده مردم را  
 و حشمتك ساخت و گذشته از این با تحصیل انحصار تجارت دست بازرگانان  
 را از داد و ستد کوتاه کرد.»

هانوی جزئیات بدست آوردن انحصار تجارت ابریش را از عنرف  
 رضاقلی میرزا حکایت کرده و از قول (السن) و (کرایه) که در سال ۱۱۵۲  
 هجری (۱۷۳۹ میلادی) با مقدار زیادی کلاه متعلق بیست گمپانی روسی  
 مشهد آمده بود و چنین نقل می کند

«بازرگانان و آسته به نایب السلطنه انحصار تجارت ابریشم را کاملاً بدست داشتند و هیچکس جز آنان حق خرید کالاهای وارداتی را نداشت. در باره ابریشم نیز نه تنها محصول ابریشم خام گیلان بلکه ابریشم کلیه ایالات بدست نایب السلطنه احتکار میشد بطوریکه ما کالاهای خود را جز با کالای عمال او نمیتوانستیم مبادله نماییم. اما (التن) و (گرایم) بعداً تصدیق میکنند که محاکم حقیقی رضاقلی میرزا نبود بلکه یکی از بازرگانان اصفهان بود که سمت خزانه داری نایب السلطنه را داشت و همه کالاهای اروپایی را بِنفع خود انبار میکرد. با این همه نایب السلطنه بنا متقاضی التن و گرایم در سال ۱۱۵۲ هجری (۱۷۳۹ میلادی) با آنها امتیازات مهمی بخشید و از اختیارات بازرگانان و آسته بخود کاست.

باید دانست این امتیازات که محدود بمرکز و جنوب ایران بود مانع کار و تجارت کمپانی هند خاوری نمیشد. رضاقلی میرزا با آنکه گاهی ظالم و زورگو بود در موارد بیشماری اثبات کرد که بِنظر منافع و راحت رعایای خود نیز میباشد. در سال ۱۱۵۲ هجری تقی خان بیگلربیگی فارس به کلاس کرمان دستور داد ۱۵۰۰ تومان مانیات برای او جمع آوری کند و تحویل او دهد. کلاتر کرمان به رضاقلی میرزا مراتب را گزارش داد نایب السلطنه مقرر داشت که دستور بیگلربیگی فارس ملغی گردد.

با اینهمه تقی خن کلاتر را مجبور به جمع آوری پول نمود و آن مأمور بیچاره چون نتوانست بیش از مبلغی جمع آوری نماید بقیه آنرا از کمپانیهای انگلیس و هلند در کرمان قرض گرفت و سپس بار دیگر موضوع را بر رضاقلی میرزا گزارش داد و او نیز به تقی خان دستور فوری و اکید

داد که پولها را مسترد دارد و تا دینار آخر پولی را که از اروپاییان گرفته بودند پس دهند .

تنها در این مورد نبود که رضاقلی میرزا جداً برای جلوگیری از خود سربهای تقی خان مداخله نمود بلکه در پائیز ۱۱۵۱ هجری ( - : ۱۷۳۶ میلادی ) نیز بیکریگی اقدامی بزیان کمپانی هند خاوری نمود . این کمپانی موضوع را به اداره مرکزی در بمبئی گزارش داد و آن نوبه خود مراتب را با اطلاع نادر رسائید و نادر نامه ای به رضاقلی میرزا نگاشت و از رفتاری بیکریگی اظهار عدم رضایت کرد رضاقلی میرزا سخنة بر آشفت و به تقی خان دستور داد خسارت وارد بکمپانی را جبران کند .

در سال ۱۱۵۲ هجری ( ۱۷۳۹ میلادی ) پسر تقی خان از اصفهان بطرف دربار رضاقلی میرزا رهسپار بود . رضاقلی میرزا بنا بتهریك مخالفان تقی خان ، پسر او را خلع سلاح کرد و نسبت به او منتهای بد رفتاری را نمود . بطوریکه رضاقلی میرزا و تقی خان نسبت بیکدیگر خصومت شدیدی داشتند و بدون شبهه بیکریگی فارس بعد از نفوذ فراوان خود در نزد نادر بزبان ولیعهد استفاده بسیار نمود . یکی از مهمترین حوادث دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا اعدام شاه طهماسب تیره روز و اعضای خانواده اوست . این اقدام ظالمانه که رضاقلی میرزا مشغول آنست یکی از کارهای ناپسند ولیعهد نادر بشمار میرود .

در بهار سال ۱۱۵۲ هجری در ایران شهرت یافت که بیماری خطرناکی داعنگیر ارتش ایران در هندوستان گردیده و خود نادر نیز بهلاکت رسیده است بعد از این قبیل شایعات که ظاهر از طرف هندیان مقیم ایران منظور ، تولید تشویق در اذهان و تمیبه وسائل بزگشت نادر منتشر میشد زیاد شیوع

یافت . مخصوصاً در اواخر سال مذکور شایعه مرگ نادر قوت بیشتری در ایران گرفت و محمدحسین خان که از قاجارهای استرآباد بود و از ندیمان رضاقلی میرزا بشمار میرفت به وی اندرز داد که از راه احتیاط شاه طهماسب و دوسرش را بهلاکت رساند زیرا هرگاه شایعه مرگ نادر تأیید گردد در سبزوار بفتح زندانیان صفوی آتش طغیان برافروخته خواهد شد و شعله آن سرعت فراوان نواحی اطراف را فرا خواهد گرفت و عواقب وخیمی برای نایب السلطنه خواهد داشت . برخی دیگر از سران ایرانی نیز مانند رحیم سلطان مرو اظهارات محمدحسین خان را تأیید کردند و رضاقلی میرزا هم پس از دو روز تفکر تصمیم به نابود کردن شاه طهماسب و پسرانش گرفت و محمدحسین خان برای اجرای این تصمیم به سبزوار گسیل گردید . هنگامی که محمدحسین خان بساختمانی که شاه سابق صفوی و خانواده اش در آنجا محبوس بودند رسید ظاهراً شاه طهماسب به مقاصد سوء وی پی برد و به حرم ملنجی گردید و موضوع را افشانمود و آنکاه شیون و فغان از حرم سرا برخاست . محمدحسین خان بانهایت قسوت قلب داخل حرم شد و باطنایی که همراه آورده بود پادشاه تیره بخت صفوی را خفه کرد . پسر شاه طهماسب عباس میرزا که بیش از هشت سال نداشت دهشتزده بچنازه پدرش چسبید و شروع بگریه و زاری نمود لکن محمدحسین خان او را نیز با بیرحمی هرچه تمامتر بهلاکت رسانید و اسمعیل میرزا پسر کوچکتر پادشاه نگون بخت صفوی را هم بچاه انداخت . مرد نیکوکاری اسمعیل میرزا را از چاه در آورد لکن آن کودک سیه روز بعوض آنکه در صدد فرار برآید بطرف چنازه پدرش و برادرش عباس میرزا شتافت و زار زار گریست . آنکه محمدحسین خان به قسوت بی نظیری سر آن کودک را از تن جدا کرد . این حادثه



تأثر انگیز در سبزواری تولید انزجار و غوغائی نمود و مدت چند روز در شهر سوگواری برقرار گردید و مخصوصاً مردم بر قتل اسمعیل میرزا زار زار میگریستند زیرا کودکی محبوب بود. بعد از آنکه مردم سبزواری برای پادشاه مقتول مراسم عزاداری بجای آوردند جنازه او و دوپسرش را به مشهد برده و در آنجا دفن نمودند.

پس از آنکه رضاقلی میرزا از نابود شدن شاه طهماسب و پسرانش اطمینان حاصل کرد بر اثر تحریک و تشویق چابلووسان و در بهریان سود طلب بفکر احراز مقام سلطنت برآمد لکن بزودی ناگزیر شد این فکر را از سر بدر کند زیرا ناگهان اخبار مهیج پیروزیهای بزرگ نادر و تصرف پایتخت هندوستان بمشهد رسید. محمد کاظم نقل میکند که رضاقلی میرزا بمحض اینکه از اخبار پیروزی پدرش آگاهی یافت انگشت ندامت از رفتار ناچوردانه خویش بدندان گزید و بشکرانه پیروزیهای پدرش و ازواه تظاهر دستور داد که مدت چند روز کوچهها و خیابانها و بازار مشهد چراغانی شود و در تمام آن مدت جشنهای با شکوه ترتیب داد و شادمانی کرد. فاطمه سلطان بیگم زن رضاقلی میرزا که خواهر شاه طهماسب بود در آغاز از کشته شدن برادر و پسران برادرش اطلاع نداشت و تنها موقعیکه دید دایه اش پیوسته میگرید و در اطراف علت بی تابی او بتحقیق پرداخت از حقیقت تلخ آگاه گردید و چنان در مقابل این پیش آمد غم زده و دژم گردید که تصمیم بنخودکشی گرفت و خود را از زندگی محروم ساخت. برخی میگویند که خود را دار زد و بعضی دیگر عقیده دارند با زهری که در یکی از انگشترهایش همیشه داشت بزندگی خویش خاتمه داد چون رضاقلی میرزا از مرگ همسرش اطلاع یافت سخت متأسر گردید و جنازه او را با احترام در کنار جنازه برادرش در

حرم اسام رضا (ع) بنخاک سیردو چند روز بعد برای تشکیل انجمن نوروز راه تهران را پیش گرفت ظاهراً قتل شاه طهماسب و دویسرش در حدود اسفند ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) صورت گرفت .

وضاقلی میرزا قبل از تشکیل انجمن نوروز بنا بدستور پدرش فرمانی در سرتاسر ایران منتشر ساخت و بر طبق آن از مردم درخواست کرد که سکه های رایج را اعم از عباسی و محمودی و نادری با رویه هم ارز آنها که قادر دهندوستان سکه زده بود تعویض نمایند .

راجع به قصد رضاقلی میرزا از تشکیل انجمن نوروز شایعات اغراق آمیزی در اصفهان و جاهای دیگر انتشار داشت و برخی این انجمن را به انجمن دشت مغان تشبیه نموده و می گفتند رضاقلی میرزا برای آن همه حکام ایران را به تهران خوانده است که قصد دارد بنا بمعمول هر ساله بحساب دخل و خرج ایالات مختلف رسیدگی کند .

در بهار سال ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی ) دربصره شیوع داشت که احمدشاه سردار عثمانی تصمیم گرفته است در مورد بکه خبر در گذشت نادر تأمید گردد تلج و تخت ایران را تصاحب نماید . معلوم نبود که این شایعه تا چه اندازه صحت دارد لکن از آنجا که احمد پاشا مردی طماع بود در دوران آشفتگی که متعاقب لشکر کشی های افغانه در ایران برقرار گردید قسمت اعظم باختر ایران را بتصرف در آورده بود بعید نیست که ب فکر تجدید تمشه قدیم خود افتاده و خواسته باشد که از مرگ نادر استفاده نموده و سلطنتی شامل ایالات کرمانشاه و اردلان و همدان و دوولایت بغداد و بصره تشکیل دهد .

باری با آنکه نادر به رضاقلی میرزا دستور داده و در که برای ملاقات

وی به هرات شتابد نایب السلطنه بیپانه اینکه گرفتار امور مملکتی است در رفتن اهمال میوزید و هنوز معلوم نیست آیا برآستی امور کشور وی را از اطاعت دستور پدر باز میداشت یا اینکه اصولاً از ملاقات پدر خشنش بیمناکه بود هنگامیکه رضاقلی میرزا سر انجام تصمیم به ترک طهران و ملاقات پدر خود گرفت با اندازه کافی نفوذ و قدرت یافته بود که نگهبانان مخصوص خویش را نیز همراه بردارد و مانند پادشاهی با طمطراق و جلال مسافرت کند. چون رضاقلی میرزا بموقع تهران را ترک نکرده بود ملاقات در هرات صورت نگرفت بلکه این ملاقات در قریه در بادغیس روی داد.

محمد کاظم که از هرات همراه نادر بود میگوید که شاهنشاه ایران بر فیلی سوار بود و چون رضاقلی میرزا و افسرانش به پنجاه ذریعی رسیدند از اسب پیاده شدند و آن گاه نادر نگهبانان و پراسان دید و از مشاهده لباسهای فاخر آنان متعجب گردید لکن شکفتی خویش را مستور داشت و با نهایت مهربانی پسرش را در آغوش کشید با اینهمه در بافت اخباری که راجع به رفتار رضاقلی میرزا و داعیه سلطنت طلبی وی به او رسیده بود تا اندازه ای حقیقت داشته است و پیرنگ دستور داد که نگهبانان رضاقلی میرزا متفرق گردند و در ظرف نیم ساعت از ۱۲۰۰۰ گارد مخصوص رضاقلی میرزا بیش از ۳۰ تا ۴۰ تن نگهبان مخصوص باقی نماند.

رضاقلی میرزا بر اثر از دست دادن نگهبانان خود که علاقه فراوان به آنها داشت سخت متأثر گردید. پاسی از شب گذشته نادر او را بیچاره خویش خواند و در باره امور کشور از او پرسشهای زیاد نمود و سعی کرد با اندازه ای دل او را بدست آورد و این در عین حال مکتوبات قلب خود را در این جملات پر معنی مکتشف ساخت

« من از تشکیل این گارد مخصوص تو ناراحت شدم . چون مردم ایران عادت ندارند که با دود ربار سروکار داشته باشند ما فقط يك دربار خواهیم داشت . این بساط مجلل و این حکومت و این ارتش و این افراد کاریها درخور تو نیست . با وضع جدید زندگی خودخوی بگیر تا مردم اینقدر عقب تو بدگویی نکنند »

نادر آنگاه از قتل شاه طهماسب سخت ابراز خشم نمود و اندکی بعد فرماندهان و سران قوایش را احضار کرد و به آنان چنین گفت .

« قتل شاه طهماسب بدست پسر من روح مرا ناراحت کرده است و همین جهت او را از ولایت عهد معزول کردم »

پس از آنکه نصرالله میرزا را بجای رضاقلی میرزا بدولت عهد انتخاب کرد نصرالله میرزا را باتفاق امامقلی و حرمش به مشهد فرستاد ولی رضاقلی میرزا را نزد خود نگاهداشت و چنانکه بعدا خواهیم دید باتفاق وی به ترکستان لشکر کشید باید گفت که در غیاب نادر وضع روستائیان و کارگران بسی رقت انگیز گردیده بود و در مرکز و باختر نیز بطوریکه از سفر نامه ( انبر ) برمی آید اوضاع مردم از هر حیث ملالت بار بود و بنابراین ملت ایران از پایان یافتن دوران نیابت سلطنت رضاقلی میرزا در دل شادمان بودند.



# فصل هیجدهم

نخستین لشکر کشی به عمان و عملیات خلیج فارس  
( ۱۱۴۹ - ۱۱۵۳ هجری )



تشکیل نیروی دریایی و نخستین هنر نمایهای آنرا تا اندازه‌ای در  
فصل‌های هفتم و هشتم و دهم شرح دادیم .  
ناوگان نادرپس از آنکه در تصرف بصره موفقیتی یافت بحرین را  
ناگزیر به تسلیم نمود و لطیف‌خان فرمانده نیروی دریائی ایران که مردی  
جاه طلب بود میخواست نشان دهد که هر گاه فرصتی بیابد میتواند بخومی  
اظهار وجود نماید و اتفاقاً پیش آمدن این فرصت دبری پدید زبر ادرسال  
۱۱۴۹ امام سیف بن سلطان عمان چون بر اثر روش خائمانه خویش آتش عصبانی  
را در میان رعایایش بر افروخته بود برای خاموش کردن این آتش ناگزیر  
گردید که دست توسل بسوی نادر دراز کند . لطیف‌خان چون از این  
موضوع آگاهی یافت نادر را متقاعد نمود که از موقعیت استفاده نماید و  
باک نیروی دریائی و نظامی مشترک در ظاهر برای کمک به سیف و در داخل  
برای اشغال سرزمین وی اعزام دارد . نادر این نظر را با خوشوقتی پذیرفت زیرا  
با اضافه شدن مسقط و تمام کرانه عمان بر بحرین استقرار تسلط دریائی ایران  
بر خلیج فارس و خلیج عمان امری مسلم بود .

در اوایل زمستان ۱۱۴۹ هجری ( ۱۴ مارس ۱۷۳۷ میلادی ) ناوگان  
 ایران مرکب از چهار کشتی بزرگ ( که دوتای آن از انگلیسها خریداری  
 شده بود و دو کشتی متوسط و چندین کشتی کوچکتر بفرماندهی لطیف خان  
 در حالیکه برچم ایران بازمینه سفید و یک شمشیر سرخ بر فراز آنها در  
 اهواز بود از بوشهر وارد گمبون) گردید ناوها که حامل ۵۰۰۰ تن سرباز  
 و ۱۵۰۰۰ اسب بودند پس از یک ماه بطرف ( خور فغان ) خلیج عمیقی که  
 در کرانه دریای عمان واقع است روی آوردند و چهار روز بعد به مقصد  
 رسیدند. در سالار ایران پس از آنکه فوای خویش را در آنجا پیاده کرد  
 بطرف شمال پیش راند و بندر ( راس موساندام ) را بصرف در آورد و  
 بقیه نیروی خویش را در رأس الخیمه پیاده کرده و در آنجا با امام  
 ملاقات نمود سپس لطیف خان با تفاق سیف ابن سلطان در داخل خشکی  
 جلو رفت و بعل عرب بن حمیدار العربی را که با وجود است داشتن  
 با سیف سرکردگی طغیان را داشت شکست داد و آنگاه ایرانیان  
 با سپاهیان امام شهرهای الجوف و عرا را تصرف کردند لکن اندکی  
 بعد بن سیف و لطیف خان اخلاقی روی داد و لطیف خان با فوایش بجلفا  
 ( رأس الخیمه ) بازگشتند. در تابستان و پائیز سال ۱۱۴۹ قدمهای دیگر  
 برای استغناء از تساهل ایران مکررانه عمان برداشته نشد لکن در اوایل زمستان  
 می خور بیگلربیگی فارس از نادر دستورهاى مقتدعانی برای ادامه به جنگ  
 دریائی را دریافت داشت .

اندکی بعد بیگلربیگی و لطیف خان بفرماندهی ۶۰۰۰ تن سپاهی  
 بطرف حالما روی آوردند تفری خان که با این عملیات دریائی موافق نبود  
 ما شک و تردید خاصی سوار کشی شد و بر لطیف خان خورده گرفت که

نادر را تحریک به چنین جنگ درباری خطرناکی کرده است. با اینهمه  
بیگلربیگی در باساز و در مقامی خطر احتیاجات خویش را کمتر گذارند  
و بار دیگر با سیف بن سلطان که بر اثر سورش انباشت گریز و نسیه‌اند  
از ایرانیان شده بود از در سازش در آمدند و توافقی بستند. چندی بعد  
بن حمیمیار را شکست دادند و پس از تصرف دو شهر هم به طرف سست  
هنرجه سر زدند. ایرانیان سهراب این شهر را نشان کرد. دیگر  
مجااهد کردن در هی خاوری در ستاری آن که پنج هفته در  
به گشودن این قلاع توفیق نیافتند و راه برار در ایران به طرف  
دودز در سست با غمی خون اختلال شدید روان و در نتیجه آن می  
سلطان و بیرو و کشتی های خود از جنگ گذره گرفت و با اهل عرب که  
هوان داد وی را پایه ایرانیان یاری کند مجدد گردید.

تهی خان چون موفق به تصرف درهائی مسقط نگردد به طرف ارس  
حما برداکن از گشودن قلاع آن شهر برء اخره اما در آنجا از دیوار  
او و لطیف حن آتش اختلال صبری مستع کرد که تی حن در سوا  
زهر دریا ساز ایران را از پی در آورد و به طریق یکی در  
و احمد بخش رین فرهادان درانی بر که خون روان بران باستان  
در عروش جاری بود رخت از حد رسب

پس از آن می خان بوقایش چندی در هزهی رنگ سرور  
بوده و پس از آنکه همه درون شهر اسیر شدند و در  
دو وقت حاص بگردید سوار کشتی های خود شده و عرب حاص  
گردید در این اما و در کوه زرد ایرانی اییر در چارنگ  
حالی گردید چون بیگ ربگی مشورت بیف حن هجرو

بود به خود سری پرداخت و با درباران عرب بد رفتاری آغاز کرد و از پرداخت حقوق و نهبه جیره آنان عاجز ماند بطوریکه آتش طغیان را در میان آنان برافروخت و در نتیجه آن تا چندین ایرانیان سیادت خود را بر اینج عمل از دست دادند. شورشیان بامتفقین خود، اعراب عمانی به بحرین حمله بردند و پادگان آنرا محاصره کردند و چنان بر دریا استیلا یافتند که نا مدعی برای ایران در جلفار با کشتی های انگلیسی خواربار ارسال میشد.

با اینهمه اعراب نتوانستند اتحاد و اتفاق خویش را مدت مدیدی حفظ نمایند. و در اوایل سال ۱۱۵۰ بین آنان دوستگی افتاد و در نتیجه آن ایرانیان توانستند سه کشتی بزرگ از دست رفته خویش را با چندین کشتی کوچک از اعراب مسترد دارند و اندکی بعد جنگ دریائی شدیدى بین ایرانیان و ماوانان شورشى عرب در گرفت که طی آن فرمانده طاعیان بهلاکت رسید و عملیات منتهی به پیروزی بزرگ ایرانیان شد. در اوایل بهار بیگلریگی با دستور زیر و زبر کردن مسقط وارد (گمبرون) گردید لکن چون در ایالت کهگیلویه آتش شورش مشتعل شده بود قبل از آنکه بتواند در عمان شروع به عملیات نماید بمنظور فرو نشاندن آن آتش دست از عملیات دریائی برداشت و پس از آنکه شورشیان کهگیلویه را شکست سخت داد از نادر دسور یافت که بطرف سند پیش راند.

تقی خان پس از آنکه چند کشتی از باندیها اجاره کرد و سایر احتیاجات خود را از انگلیسها خریداری نمود از راه خشکی از طریق مکران بسر کردگی ۲۰۰۰ تن سوار بطرف سند رهسپار گردید و ناوگان ایران نیز با چندین هزار تن از سپاهیان ایران در همان روز حرکت آغاز



کردند و مقرر گردید که نیروی زمینی و دریایی ایران در (گوادری) بهم  
 مایح گردند لکن در اوائل سال ۱۱۵۲ تقی خان از قبایل بلوچ در مکران  
 که بفرماندهی ملک دنیار می جنگیدند شکست خوردند و قوای  
 ایران چه در دریا و چه در خشکی گرفتار کمی خواربار و قطیعی شدند  
 و عده بیشماری از آنان از پای درآمدند. آنگاه تقی خان پس از این  
 شکست دحش به (گمبرون) بازگشت و پس از چند روز دریا سالار میر  
 علی به او مایح گردید و گراوش داد که بسیاری از ساهبان ایسرانی از  
 کرسکی و تشکی جز سیرداد در این هنگام بود که تقی خان از نادر  
 بر مانی در امت داشت که بیدرتک بضر نادر آباد حرکت کند و در  
 واسط بهار کلیه ناوهای ایران را در دیگر در (گمبرون) متمرکز گردیدند  
 لکن آماده برای جنگ تزه ای نبودند و حتی بیم آن میرد که مورد  
 حمله اعراب قرار گیرد. تقی خان نیز بمحض ورود به نادر آباد از طرف  
 نادر سخت مورد بر حواست قرار گرفت و مدتی از مقام خود پیش  
 منفصل شد

داستان دوم اشکر کشی به عمان و عملیات دریایی دیگر خلیج  
 ایران در فصل بیست و یکم خواهد آمد



# فصل نوزدهم

## لشکر کشی به ترکستان

چنانکه قبلاً گذشت نادر هنگامیکه از کابل به دهلی حرکت کرد تصمیم گرفت که در بازگشت از هندوستان، ترکستان را اشغال نماید این تصمیم شهریار ایران نه تنها بسته به تصدوی برای گوشمال دادن (ایامرس) والی حواریزم بود که از حامیان برتراشته بود بلکه اصولاً نادر بترم داشت که خانهای آسیای مرکزی را از قیام ایامرس و ابوالفیض و خانهای تاشقند و خجند را بکلی منکوب نموده و تراضی آنها را ضمیمه خاک ایران نماید و در عین حال امپراتوری چین را نیز اشغال کند و قلمرو امپراتوری ایران را حتی المقدور در خاور و شمال خاوری توسعه دهد. لکن قبل از اجرای این نقشه شگرف میخواست از طرفی ناگوشمال دادن از گیاهان ابقام مرکت ابراهیم خان برادرش را بگیرد و از حساب دیگر امپراتوری عثمانی را هم مرص سازد.

نادر با ایامرس حسابهای زیادی داشت که میبایست بطور قطع تصفیه کند. نخست اینکه دو سال ۱۱۴۸ هجری (۱۷۳۵ میلادی) هنگامی که نادر مشغول اخراج ترکها از آذربایجان بود ایامرس دو دسته بزرگ از ترکهای (یاموب) را بحمله و چپاول در شمال باختری خراسان برانگیخت و با آنکه کردهای محل متجاوزین را عصبه رانده و تلفات سنگینی بر

آنان وارد ساختند خاطر این حادثه از ذهن نادر محو نشده بود . دوم  
اینکه سه سال بعد هنگام تیبب نادر از ایران ایلبرس به خراسان لشکر  
کنیده و عزم جزم کرده بود آن ایالت را که مستقیماً رئیس نادر بود تسخیر  
کند و با آنکه اقدامش با عدم موفقیت کامل مواجه شد باز در پیوسته  
بک ایفام از جسد ارباب وائی حواروم بود .

اما نادر از او انیمین خان وائی بخارا هیچگونه شکایتی ندانست زیرا  
وجود اینکه رسانائی میرزا و طهماسب خان جلایر بدون عاتق و امر و  
حکومت وی حمله بر نادر کرده چنانکه از تدارک حمله نادر در کستان  
در وقت پیام تضرع آهیری به نادر فرستاد و توحه شاهنشاه ایران را به  
خوبشاندی خود با او جلب نمود و تأیید کرد که نه نیا تندر به هیچگونه  
مقاومتی در مقابل قوای ایران نیست بلکه سیلر مفتخر خواهد شد هرگاه  
نادر دعوت او را بپذیرد و چند روزی میماند او باشد .

چنانکه قبلاً گذشت نادر در سال ۱۱۵۳ هجری ( ۱۷۴۰ میلادی )

وارد نادر آباد گردید و در مدت هشت روز اقامت خود در آنجا به عبدالحی  
خان بیگلربیگی آن ایالت دستور داد که بر آشورپاییز بد شروان رهسپار  
گردد و غرامت خون ابراهیم خان را از ارباب بگیرد و مقرر شد بود که  
حرکت قوای ایران بطرف شروان به محس اینکامرف راه لرگیم راه بود  
باید آغاز گردد فتحه امخین در اندرزاده در پیز در ۵۰۰۰ نفر از سپهبدین  
خراسانی و امور دست که هر را هم المنی خان و در نیرین برده و در  
آنجا با اولیای امور نظامی و غیر نظامی در آنجا و گرجستان در جنگ  
عمکاری کند

پس از ترک نادر آباد شاه به نادر ایل و شروان در آنجا

رجای خراسان دستور داد که روز دهم ربیع الاول برای ملاقات وی در هرات گرد آیند از جمله رجایی که دعوت شده بودند کابعلیخان بیگاریکی مرورا باید ناهمرد که نادر به وی دل بستگی بسیار داشت. نادر آن گاه دستور داد که چادر بزرگ او در هرات برافراشته شود محمد کاظم حکایت میکند که روز اول چنان باد تندی وزیدن گرفت که با وجود مساعی چندین هزار تن برافراشتن چادر شاهنشاه ایران میسر نگردید و روز بعد باد مانع نصیب سرایر ده سلطنتی شد ولی سرانجام چادر نادر بطرز باشکوهی برافراشته شد و تخت طاوس و سایر غنائم و گنجینه های گرانبهای که نادر همراه خود از هندوستان آورده بود در داخل خیمه قرار گرفت و به سر بازان و مسافران که از شهر عبور میکردند اجازه داده شد که داخل خیمه شوند و گوهرهای شاهوار و تخت نادری و سایر غنائمی را که شاه از هندوستان آورده بود تماشا کنند.

چند روز پس از ورود نادر به هرات علی قلی خان پسر پادشاه و شاهزاده شاهرخ پسر رضا قلی میرزا ( در آن زمان شش سال داشت ) وارد هرات شدند و نادر چون علی قلیخان را دید مرگ پدرش را باو تسلیت گفت و قول داد که به دانستن خواهد رفت و قصاص خون ابراهیم خان را خواهد گرفت و تمام شاهرخ سکه زد و پس از پانزده روز توقف در هرات بطرف ترکستان روان گردید و در عرض راه رضا قلی میرزا را چنانکه گذشت در ( قره تپه ) ملاقات نمود و با شاق او از راه ماروجاق و چیبجکتو و ابان خود عازم بلخ گردید و چون چند متر از هرات دور شد دستور داد که در نروهندی ساخته شود و چون کسی از او سؤال کرد در صورتیکه تمام ایران و هندوستان و افغانستان در تحت تسلط او قرار دارد ایجاد قاعدای نبروند

چه نتیجه خواهد داشت نادر در پاسخ گفت : « برای موردی که دشمنی از داخل بمن روی آورد پیش بینی لازم میکنم زیرا دشمن داخلی بهراتب از دشمن خارجی خطرناکتر است .

از آنجا که سابقاً سردار اراخ به امر نادر هزار و صد فروند گشی که هر یک ده سه هزار من بار بر میداشت بدست کشتی سازان هندی که نادر برای این منظور از هندوستان امر کرده داشته بود ساخته و در کنار رود ( آمویه ) آماده کرده بود مقرر گردید که کشتی ها از غده و ذخیره و تنوپ بر شده و از رود آمویه عبور نمایند و قسمتی از ارتش نادر از راه زمین بطرف ( کلیف ) حرکت کرد و کشتی ها نیز از راه رود آمویه بهمان مقصد راهسپار گردیدند و سپس قسمتی از قوای ایران بطرف ( کورک ) عزیمت نموده و در تاریخ بیست و هفتم جمادی اول ۱۱۵۳ هجری ( ۲۰ اوت ۱۷۴۰ میلادی ) آنجا رسیدند و پس از آنکه ۱۲۰۰۰ تن از قوای ایران با کشتی و قایق با آن سوی کرانه رود آمویه انتقال یافتند بل محکمی از کشتی ساخته شد و بقیه قوای ایران با بار و بینه بسهولت از آن عبور نمودند آنگاه در طرفین رود درهای نیرومندی بدستور نادر ساخته شد .

هنگامی که ابوالفیض خان والی بخارا اطلاع حاصل کرد که نادر و قوایش مکران رود آمویه رسیده اند سخت مضطرب و هراسناک شد و محمد رحیم بی حکیم اتالیق را از جانب خود باستقبال نادر فرستاد و پیشنهاد کرد که نادر عنوان میهمان به بخارا رود و با او یک پیمان دوستی منعقد سازد . نادر با خوشروئی سخنان حکیم اتالیق را گوش کرد لکن چون اظهارات وی پایان رسید بلاچنین گفت : « اساس صلح آنست که شاه خود بملاقات من بیاید . »

جنگا، بکه حکیم انالیق نزد ابوالفیض بازگشت و پیام نادر را به  
 او اطلاع نموده پادشاه بخارا شهر را بقصد ملاقات نادر ترک گفت لکن  
 چون دریافت چندین هزار تن از افراد قبایل (میان کال) و (آق یالو) و (حجند)  
 و (اندیجان) و (لنگرات) بمنظور خونخواهی از هزاران تن مرادان  
 خود که در جنگ بارضای مبرز ابلاکت رسیدند بکهک او شتافته اند مجدداً به  
 بخارا بازگشت و سران قبایل از ک و وی را از تسلیم شدن به نادر منع نموده  
 و به پایداری و استقامت تشویق کردند. با اینکه حکیم انالیق از راه  
 تدبیر باین نظر مخالفت نمود ابوالفیض خان تصمیم بمقاومت گرفت و در نتیجه  
 ابوالفیض و متفقینش دو منزل از بخارا خارج و بمنظر قوای ایران شدند.

نادر پس از آنکه در روز سه‌شنبه بمنظر حکیم انالیق گردید چند تن  
 جاویدار برای تحقیق دربارۀ اوضاع اعزام داشت و آنان نیز اطلاع دادند  
 که ابوالفیض قوای کمکی کثیری دریافت داشته و آماده کارزار شده است  
 روز بعد نبرد آغاز گردید. قوای ازبک حمله شدیدی را شروع کردند  
 لکن محض اینکه و پیاپی از نور کپای ایران شلیک کردند و حش و آشفتگی  
 شدیدی در صفوف دشمن ایجاد کردند زیرا هنوز ازبکها توپهای بزرگ  
 ندر را ندیده بودند. اینهمه ازبکها مجدداً متمرکز شدند و مبادرت  
 بحمله کردند و در حین حمله مقابل شدیدی پرداخت که در مانده قوای  
 آق یالو گرفتار و حش در هر اس عجبی شد و با سپاهیان خویش فرار اختیار  
 نمود و فرار او در حیه ابوالفیض خون را سخت خراب کرد و او را ناگزیر  
 بمس نشینی اطراف بیستخت خود تنده بشعاری از ازبکها نفس زمین  
 گردیدند و عدد کثیری دیگر صحن غلب نشینی رخمی شدند.

ابوالفیض که سخت از غده توحه به اندرز حکیم انالیق پشیمان

شده بود وی را نزد خود خواند و از او تقاضا کرد که بار دیگر نزد نادر از او شفاعت کند. حکیم اتالیق در مأموریت خود توفیق یافت و ابوالفیض نیز مانند محمدشاه پس از نبرد کرنال به قراکول آمد تا طوق بندگی را برگردن نهد. نادر نسبت به او خوش رفتاری کرد و او را بدریافت انعام و خلعت مفتخر ساخت با اینهمه نادر همان روشی را که در هندوستان در پیش گرفت در اینجا نیز معمول داشت بدینقرار که چون به بخارا رسید بنام خود خطبه خواند و سکه زد و شاه و مردم بخارا را موظف گردیدند که خوراک روزانه قوای ایران را تأمین نمایند و در عوض سربازان ایرانی از جیاول و تعدی مردم منع گردیدند و بنا بدستور نادر عده ای تسبیحی مأمور مراقبت کامل در اجرای این دستورها شدند.

بدین طریق تمام منطقه (ماوراءالنهر) از خاور و شمال خاوری بخارا تا سمرقند در دست قوای نادر افتاد و بنا بتوصیه حکیم اتالیق پسر برادرش لطفعلیخان را با ۲۰۰۰ سرباز به سمرقند فرستاد تا طایفه (یوز) را که بنا باظهار حکیم اتالیق پیوسته موجب تهدید بخارا بودند تحت مراقبت قرار دهد لطفعلیخان پس از اقیاد طوایف یوز بنابر فرمان نادر از سمرقند به مشهد انتقال یافت و سنگ قبر تیمور و درهای برنجی مدرسه سمرقند را نیز همراه خود به مشهد برد.

در غیاب لطفعلیخان در ۳۰۰۰۰ تن از قوای ازبک را داخل ارش خود نمود و آنرا تحت فرماندهی یکی از پسران حکیم اتالیق فرار داد.

در تاریخ ۱۵ رجب ۱۱۵۳ هجری (۱۶ اکتبر ۱۷۴۰) در تاشکند

فاخره ابوالفیض خان خلعت داد و بدست خوش نوسر شهرری بخارا را

بر فرق او نهاد و باو لقب شاهی عطا کرد لکن در عین حال تمام منطقه واقع در جنوب رود آمویه را ضمیمه خاک ایران گرد و بحکیم اتسالیق اطلاع داد تا به ابوالفیض گوشزد نماید که یکی از دخترهایش را به عقد رضاقلی میرزا و یکی دیگر را عقد ازدواج علیقلیخان در آورد و چون ابوالفیض خان این پیشنهاد را مایه مباحث دانست نادر عده‌ای از بانوان حرم را رسماً بکاخ بخارا برای خواستگاری فرستاد تا دختر بزرگتر را برای رضاقلی میرزا و دختر کوچکتر را برای علیقلیخان پسر عمویش خواستگاری کنند. چون بانوان حرم از کاخ ابوالفیض بازگشتند با اطلاع نادر رسانیدند که دختر کوچکتر پادشاه توران از لحاظ زیبایی و عقل و کمال و سخنوری مانند ندارد و چون این توصیف‌ها بگوش رضاقلی میرزا رسید از بانوان حرم درخواست کرد شاه را متقاعد نمایند که موافقت کند او بعوض آنکه با دختر بزرگتر ابوالفیض ازدواج نماید دختر کوچکتر را به‌میری اختیار کند. چون نادر از موضوع آگاه گردید خاطر نشان ساخت که اجابت چنین درخواستی نسبت به علیقلیخان دور از تراکت و ادب است و رضاقلی باید با دختر بزرگتر ازدواج کند. رضاقلی میرزا هنگامیکه از مخالفت پدرش اطلاع یافت سخت متأثر گردید زیرا از طرفی با پسر عمویش رقابت شدیدی داشت و از طرف دیگر سخت فریفته دختر کوچکتر ابوالفیض شده بود. نقل میکنند که وی ضمن اظهار تأسف در این خصوص چنین گفته بود.

« هر گاه حال بدین منوال است که من هیچ چاره‌ای ندارم خدا بمن رحم خواهد کرد و بزودی وسیله ازدواج با دختر پادشاه خنارا فراهم خواهم ساخت.

هنگامیکه بانوان حرم این سخنان را سمع شاه رسانیدند سخت



بر آشفت و این فکر بیشتر در مغزش قوت یافت که رضاقلی میرزا فکر تصاحب تلج و تخت ایران را در ذهن میپرورد و صریحاً گفت هر گاه رضاقلی میرزا از ازدواج با دختر بزرگتر ابوالفیض امتناع جوید خودش او را به مسری اختیار خواهد کرد و بزودی باظهارش لباس عمل پوشید .

موقعی که نادر در بخارا بود بنا پیشنهاد ابوالفیض یکی باتفاق دو تن از بزرگان نزد ایابرس والی خوارزم فرستاد و پیشنهاد کرد که نزد او شتاند و از کرده های پیشین ابراز ندامت نماید . چون ایابرس این پیام را دریافت داشت چنان بر آشفت که پیک نادر و دو خواجه همراه او را بقتل رسانید .

نادر سه روز پس از عروسی خود و علیقلی میرزا ، او را باتفاق نصرالله میرزا و حرم خود بمشهد گسیل داشت و در همان اثناء طهماسب خان جالیز را نیز بفرمانداری و فرماندهی کل قوای ایران در نواحی متصرفی هندوستان منصوب و او را مأمور رفع اغتشاشاتی که در آن حوالی روی داده بود کرد پس از آنکه به ابوالفیض خان قول داد در مورد لزوم برای او قوای کمکی اعزام دارد با سپاهیان خویش بطرف خوارزم از راه شیرجایی روی آورد و چون دریافت که ایابرس از خیمه قوای عظیمی مرکب از سربزبان و رزیده ازبک و ترکمن را مأمور انهدام دژها و پلپای « شیرجایی » قبل از ورود سپاه نادر به آنجا نموده است فرماندهی دسته ای از سواران بر کزیمه با شتاب هر چه تمامتر بطرف « شیرجایی » پیش رفتند و خوشن را بفر از سپاهیان ازبک و ترکمن به آنجا رسانید و از ورود عبور نموده در کنار چپ آن موضع گرفت و آماده نبرد گردید و روز بعد چون قوای خوارزم میان گردیدند به آنان حمله برد و شکست سختی بر ایشان وارد ساخت

و سپس چند روزی در شیر حاجی توقف کرد تا سایر قوا و بینه به وی ملحق گردند و از رود ( آمویه ) عبور نمایند . هنگام توقف در شیر حاجی نادر به سرش رضاقلی میرزا دستور داد که روانه مشهد گردد . در این هنگام تقی خان شیرازی که بمناسبت عدم لیاقت در اداره جنگ مکران مدتی مغضوب بود توانست بار دیگر اعتماد نادر را جلب نماید و به ییگار بیگی فارس منصوب شود و در « شیر حاجی » پیش از پیش مورد توجه نادر واقع و بمشهد اعزام گردد . نظر باینکه وی از رضاقلی میرزا دل پر خونی داشت بعید نیست از نفوذ خود در نزد نادر برای برانگیختن وی بر ضد رضاقلی میرزا استفاده کرده باشد .

باری پس از رسیدن عمده قوا و بینه ، نادر از شیر حاجی بطرف دوه بونی ( گردن شتر ) که در آنجا بستر رود آمویه به نلث بستر معمولی خود میرسد پیش راند . ارتش نادر منقسم به چهار لشکر بود که یکی از آنها پیشاپیش لشکر بینه و توپخانه حرکت میکرد و دولشکر دیگر در جناحین جلو میرفتند . شش هزار سوار نیز در امتداد کرانه رود برای حمایت ناوگان پیش میراندند شایع بود که گردو خاك ناشی از حرکت این قوا چنان تراکمی داشت که هوارا بکلی تاریک و بسیاری از سپاهیان رامبتلی بچشم درد ساخت .

نادر چون به ( دوه بونی ) رسید مخزن مستحکمی برای بینه خویش ساخت و خود با سپاهیانش به طرف ( فتناء ) روی آورد . در نزدیکی این محل قوای ایران به نیروی ایلبرس برخوردند و جنگ شدیدی در گرفت . نیروی تراکمه بموت که از شش هزار تن تجاوز میکرد بارشادت خاصی جنگید لیکن این نیرو و سایر سپاهیان دشمن در مقابل حملات برق